

خدای آیند و دشمن گرفته خدای طلبند

شیخ الاسلام بهاء الدین ابو محمد زکریا الحجاج الملتانی القرشی خلیفہ شیخ شہاب الدین سہروردی است
پیش از ارادت در تحصیل و تدریس مشغول بود بعد از آن در مجاہدات سعی نمود و رسید بجایکہ رسید از اکابر اولیاء
ہندست صاحب کرامات ظاہر و مقامات باہر و برکات شاملہ بود میر سینی صاحب ترمذی الارواح و شیخ
فرید الدین عراقی صاحب لمعات بلازمت و رسیدہ اند و ترمذی یافتہ وی از انصاریا شاکرست و این کریم ذوق او
صادق و ابتناہ فی الذنی احسنہ و انہ فی الآخرۃ لمن الصالحین بعضی از شیخ وقت رادرباب فقر و غنا بادی
گفتگوی واقع بود فرمود دنیا تمامہ چہ قدر دارد قل متاع الدنیا کلیل و معلوم است کہ از آن قلیل چہ قدر پیشی باشد و گاہی
میفرمود صحبت مار کسی را ضرر کند کہ افسون باز نداند و میفرمود کہ غنائیل رضائہ بحال است شیخ فرید الدین بعد از شہادت
یک سخن این بود کہ میان ما و شما عشق بازی است وی در جواب گفت میان ما و شما عشق است بازی نیست شیخ فرید الدین
اظہار کم بودی اگر چہ تپ آمدی یا فسد کردی و شیخ بہاء الدین را صوم کتر بودی اما طاعت و عبادت بسیار بودی
و این آیہ فر خواندی یا ایہا الرسول ظلوا من الطیبات و اخلصوا الصالحات شیخ نور بخش در سلسلہ او را رئیس او میا ہند
و عالم معلوم ظاہر و صاحب احوال و مقامات نوشتہ و گفته کہ فی الارشاد و ہدایۃ الناس من الکفر الی الایمان
ومن المعصیۃ الی الطاعت و من الفسادیۃ الی الروحانیۃ شان کبیر و در مجمع الاعتبار و صایہ او آورده
و گفته من و صایہ المحبۃ نار خرق کل بدنس فاذا تحقق المحبۃ کان الذاکر ذکر اصح مشاہدۃ المدکور
و هذا هو الذکر الکبیر الموعود بہ الفلاح فی قلبہ سبحانہ و تعالیٰ و اذکر و اللہ کثیر العاکم تغفلون و در بعض
رسائل است سلامۃ الجسد فی قلة الطعام و سلامۃ الروح فی ترک الاتام و سلامۃ الدین فی الصلوٰۃ
صلی علی خیل الاتام تن فی روح فی اللہ

سید نور الدین مبارک غزنوی خلیفہ شیخ شہاب الدین سہروردی است در زمان سلطان شمس الدین اورامیر دہلی
میگفتند در شب از دنیا برقت وقتی اساک باران شد اورا لازم گرفتند کہ دعا بباران کن پس بنمبر آمد و دعا کرد
بعده روی با آسمان نمود و گفت بسد اگر تو باران نفرستی من پیش این در مسیح آبادی نباشم این گفت و فرود آمد
حق تعالی باران فرستادہ

تند و پر شور و سیرت کسار آمد نیکشان مژده کہ برآمد و بسیار آمد

شیخ محمد اجل شیرازی گویند سید مبارک مذکور گفت از ویافتہ وقتی در غزنین استخار شد خلقی بروی آمدند

و گفتند و ما بکن تا باران بار روی از خانه برون آمد و خلقی در بنال او شد شیخ را باغی پیش آمد انجا رفت باغبان
 زیر درختی خفته بود شیخ او را بیدار کرد و گفت درختان خشک میشوند بر خیز و آب ده وی گفت بل غ من و درختان من
 آن زمان که حاجت آب دادن خواهد بود خواهیم داد شیخ باغبان را گفت پس این خلق را منع کنی که در بنال من گرفته اند
 ما بنده گان خدا و زمین زمین خدا آن زمان که حضرت عزت خواهد خواست باران خواهد فرستاد این سخن گفتند و برگشت
 عقب آن چندان باران بارید که نهایت نبود در همه احوال

شیخ حمید الدین ناگوری لقب او سلطان التارکین است خلیفه خواجه اجمیر است در تجرید و تفرید قدمی در علم داشت
 هست عالی او از دنیا و عقبی برتر است از بنده گان خاص مولی عزرا سمد بود از اولاد سعید بن زید است که از عشره مبشره
 باشد سن طویل یافته وی گفته اول مولودی که بعد از فتح دہلی در خانه مسلمان آمد ششم شیخ نظام الدین اولیا کلمات
 او را انتخاب نموده بخط خود نوشته بود مرقد او در ناگور است در ششده از دنیا رفت او را تصنیفات و مکتوبات
 بسیار است در کتاب اصول الطریقه نوشته مردان راه که روی ایشان بدرگاه است سه طائفه اند چنانکه در کلام مجید آمده
 الذی اصطفی من عباده و افاضنا هم ظالم لنفسه و منصرف مقصد و منصرف سابق بالخیرات مغفور عند
 که بعد الایمان بالهدی و الاقرار بالتوحید حضرت حاضر نیامند و اگر آیند و آینه آینه و آینه آینه و از خطاب ساگر علی غافل شدند
 و مشکور اند که با ایمان معنائ آینه و با اقرار هم کاب و فانیانند که خطاب الست برده که یاد دارند و جواب آن که
 قالوا بلی است فراموش نکرده اند و در جهان پیش از دعوت بکلم از لاجابت کرده اند و در بدایت کار بطلب نهایت
 اسرار برآمده اند یکی از ایشان ابو بکر صدیق است که پیش از دعوت بطلب سالت برآمد و در خود را داد و اطلب کرد
 دیگر علی مرتضی است که پیش از بلوغ مستعد قبول دعوت گشت دیگر اویس قرنی است که اگر پیغمبر صلعم تعریف او نکردی
 نام او از هیچ دیوان نبر آمدی و نشان او در هیچ دفتر نیامد نکر دندی زهی گفتند که در حضرت عزت داشته
 در دنیا چیزی ننهاد و از دنیا چیزی نبرد داشت آزاد آمد و شاد رفت دیگر سلمان فارسی است که پیش از دعوت و طلب
 هدایت پوید و صدق عمدیشاق از خوشی من جوید و هم وی هم گفته راه را امرت باست اول آن علم است که بی علم
 عمل درست نیاید دوم علم است که بی عمل نیست صحیح است که بی نیت عمل جز باطل نیاید چسارم
 صدق است که بی صدق عشق رونماییم عشق است که بی عشق توجیه درست نیاید ششم توجیه است که بی توجیه سلوک
 نشاید هفتم سلوک است که بی سلوک دروازه پیشگاه نکشاید هشتم کشاد در پیشگاه است که تا نکشاید روی مقصود نتواند
 دهم وی گفته راهی در پیش تو ننماده اند هم باریک و هم دراز و ترا عمری داده اند هم تاریک و هم کوتاه و درین عمر

گویند ترا عمر کرده اند بر فتن این راه دراز و شب دنیا اگر چه تاریک است که دنیا کلمه اظلمة المادین تاریک
 بهر تو ما بتابی از مطلع عنایت بر آورده اند الله نور السموات و الارض بر خیز و بشتاب و این ماه تاب را در آب
 و خنیت دار و این عمر کوتاه را گدشته و رفته انکار و خود را یکی از مردگان بشمار و اگر نموده مردنی میدان و پیوسته

این بیت بر دل سینه خوان است

جانی ست هر آینه بخواند فتن ، اندر غم عشق تو رود او سگ تر

خواجہ بر سیر غفلت در خواب عطلات خوش خفته ست و نمیداند که دعوی محبت که کرده ست اورا سوال جو است
 که پاره ازان در اخبار از اخبار ذکر کرده بعضی ازان اجوبه این است این تفاوتی که نوعی بینی در فیض و قائل نیست
 بلکه در قبول و قابل است ظالم را شادی بجهول مراد دنیا است مقتصد را شادی بجهول مراد عقبی است سابق را شادی
 بوصول مراد مولی است درین ظالمان گریختن از مساوی و آویختن بطعامات است و درین مقتصدان بریدن از دنیا
 و آرمیدن ببعقی است و درین سابقان بتر از مادون الله و تولا باست قل الله شر ذرهم فی خوضهم یلعبن
 طریقت جان شریعت است چنانکه تو جان و حق خود را یکی میدان زاده و منزل شریعت از نفس و مال بر آمدن است
 و بعیم مقیم بر آمدن ان الله اشرفی من اللومین انفسهم و اموالهم ربان لهم العجند و راه و منزل طریقت
 از جان و دل بر آمدن و بتسل الیه بتیلا و بزر و اعلای و صحت بر آمدن وان الی ربك المنتهی فردا
 کار بر جان و روزگار و خواهد بود و نا بر باطن خواهد گشت و باطن ظاهر بالا بفرود بدل خواهد شد و فرود بالا عوض
 خواهد پذیرفت چنانکه فرمود فی غیر الظالمین من الذین انزلنا علیهم صوره الذین کانوا یستکبرون کفر شود و گناهی است
 که بطول کشد در گور کفر شود و گناهی است که بجا آب قبر کفر شود و گناهی است که تا در رخ زمین و آتش در رخ آرزو
 نسوزد هیچ سود ندارد و مر و باید که از خیا چندان نور بزرگ آن نور نازد و رخ را فرود خورشید و رخ باد در ایشان
 چه کار دارد که اورا از برای تکمیل این و فرعون صفقان در وجود آورده اند النار مشی المتکبرین سه

بروز مشرغ غافلی ز باز پرس ترس ، تو بسیکه و غریبی ترا که می پرسد

اما فقر کو و فقیر کجا مولانا نصیر الدین بر مولانا شمس الدین شکر عدم قوی و قدرت باین صفت گفتی الحمد لله علی
 عدم الامکان و پارس فرمودی مباد که آدمی را تا رخ انگشت دراز شود که اگر باطن خود را دراز بیند خواهد که

شکر برادر سلطان پاره کند

کجا خود شکر این نعمت گزارم ، که زور مردم آزارم ندارم

محمد بن جلال معروف بقاضی حمید الدین ناگوری هم از مشایخ متقدمین هندوستان گزینین است جامع بود میان علم
ظاهر و باطن انا صاحب خواجه قطب الدین است اگر چه مرید و خلیفه شهاب الدین سروردی بود مبعوع بود بسلع
تجسس در زمان او اینقدر توغل در سلع نداشت که او داشت

چه خوش باشد آواز نغم حزین بگوش حریفان مست مبعوع
باز روی زیباست آواز خوش که این حظ نفس است آن قوت روح

علماء عصر بر سدا و محضر ساخته بودند و بعد از وی شیخ نظام الدین اولیا این سلسله را پایه است و در زمان آن بزرگان
بر سر ایشان نیز محضر شده و شک نیست که حق آنست که مبعوع از برای اهل آن جانند و مبعوع مست قاضی القضاة
بسیار است بزبان عشق و ولول سخن میکند و سخنان بلند و بدل نزدیک بسیار میگوید در عین از دنیا برشت طوابع
شموس از تقاضاینا و مشهور است در وی شرح اسما حسنی میکند در اخبار الاخیار گفته حقیقت آنست که انحصار و تنگنا
از ان کتاب حقیقت مآب که هر جامع روح از اسرار حقیقت و فوج فوج از معانی طریقت است مستحکم است جامع روح
او در متانت و حرارت و حالت متناکل و متشابه واقع شده کلمه چند ایراد می یابد که وقت کتاب حروف متناظر است
آن قاصرت باری هر چه آمد نیکوست انتی ابعده آنچه بنامه از ان کتاب سپرده شرح اسم هوست

شیخ جلال الدین تبریزی خلیفه شیخ شهاب الدین سروردی است ذکر او در کتب مشایخ چخت بسیار است
در زمان خواجه قطب الدین بدلی تشریف آورد شیخ الاسلام بدلی نجم الدین کبری او را بامری متمم کرده جانب
بجگانه روان ساخت وی گفته چون من درین شهر یعنی بدلی آمدم در منزلت بودم این ساعت نقره ام پانزده خواجه
و در مکتوبی بجانب شیخ مبارک الدین زکریا نوشته من احب انفاذ النساء لیرفعن ابدان قبر او در بجگانه است

شیخ نظام الدین ابوالموید از شاه سیرنگان است در زمان سلطان شمس الدین معاصر خواجه قطب الدین بود
شیخ نظام الدین اولیا نیز او را دیده است جدا و شمس العارفین میگفتند و شیخ جمال که مقبره او در کول است از
اولاد اوست وی گفته بخط بابای خود نوشته دیده ام آنگاه این دو مصراع بگفت . . .

بر عشق تو در بر تو نظر خواهم کرد جان در غم تو زیر تو ز خواهم کرد
بعده گفت ای مسلمانان دو مصراع دیگر این رباعی یاد نمی آید چکنم این سخن بر طریقی گفت که در همه جمع اثر کرد

آنگاه قاسم مقری آن دو مصراع را بیاد داد

پر در دلی بجاک در خواهم شد پر عشق سری ز گور بر خواهم کرد

شیخ برهان الدین محمود بن ابی انجیر بلخی از اکابر علماء و محدثان غیاث الدین بلخین بود اقصاف داشت
بود و سماع و علم شریعت و طریقت مشارق حدیث را پیش مصنف تذکره بعالم شعر نیز میل دارد و بعضی اشعار
در ویشانش از وی نقل میکنند چنانکه این بیت است

گر گریمت عام شد رفت ز برهان عذاب در بعل حکم شده که چپاود پدنی است

وی بارها گفتی که خداوند و جل مرا از تیغ کبیره نخواهد پرسید مگر اندک کبیره گفتند که امست گفت سماع چنگ است
که بسیار شنیده ام و این ساعت اگر باشد هم بشنوم قبر او در دلمی است آنرا تخته نواز گویند

شیخ احمد نروانی مردی بزرگ بود با فنده مرید قاضی حمید الدین ناگوری شیخ الاسلام بهار الدین زکریا
کم کسی را پسندید می اندر باره او گفتی که اگر مشغولی احمد بن محمد مایه صوفی باشد او را گاه بر سر کار گاه
حال پیدا شدی که از خود غائب گشتی و دست از کار برداشتی و جامه خود بافته شدی قبر او در بدایون است ^{تعالی}

شیخ میرالدین فرزند خلیفه خواجه قطب الدین است از اهل سماع بود تذکره گفتی و سخن گیر او است و بیشتر سخن
از محبت گفتند شیخ فرید الدین شکر گنج در مجلس تذکره بسیار حاضر شدی از غزنین اول بدو آور آمد و از آنجا بدلی
رسید و میر خواجه شد و سخنان ایشان گفت از وی شنیدیم که میگفت خواجه قطب الدین این دو بیت بسیار گفتی

سودانی تو اندر دل دریا ناماست هر جا که میری شاد است افسانه ناماست

بچگونگی که از تو گفتن آن خویش میست خوشی که تا از تو گفت بیگانه است

وی در عمر بزرگ بود و سخن شده گفتند شیخ پیر شده است چه شکل میر قصد گفت شیخ غیر قصد عشق میر قصد
شیخ فرید الدین گنج شکر نام او بود دست پدرش شیخ عزالدین محمود از اولاد امیر المومنین عمر بن الخطاب
بود و مادرش دختر مولانا وجه الدین نجندی وی قدس سره خلیفه خواجه قطب الدین است و از خواجه بزرگ

معین الدین شیخی نیز نعمت یافته از اعیان اولیاد وارثان اصفیاست بقایت ریاضت و مجاهده و فقر و تجرد
داشت و در کشف و کرامات آیتی بود و در ذوق و محبت علامتی از شهری بشهری میگشت تا در اوج سکونت
کرد و وقتی یکی از برادرها گفت که ای خواجه امر و زلفان پسر بسبب گر سنگی به برضی پلان رسید دست میر آورد و گفت

مرد دهنده چه کند اگر تقدیر حق در آید و از جهان مغر کند یعنی در پانی او به بندید و بیرون انگنید گویم این بحال
مرد به نسیم و رضاست که فوق آن است شریعت در وجه تشبیه او بشکر گنج چیز با گفته اند که از جنس کرامات است
و اندک آن را به کرامات در فی ۱۱۵۰ عمرش پیش از او شیخ مال شد وی گفته چهار چیز از هفت صد پیر رسیدند به یک

جواب فرمودند عقل الناس تارك الذنب اكسير الناس الذي لا يعرضني اغنى الناس القانع الفقير الناس تارك
القناعة وفردان الله يستحي من العبد ان يرفع اليه يده ويردها خائبا من ان يمسكها من غير
و اگر نیست غم نیست و فرمود روزنامه ای شب معراج مردان است و گفت کارگرم خود را زانوی امر مردم و آن روز
و گفت چون فقیر جاسد پوشد پنهان پندارد که کفن می پوشد و فرمود آن خاکدانی در نه باز نمایند مینا که با شمی فرمود
جذبه من جذبات الحق خیر من عبادة الثقلين و گفت الصوفی یصفو به کل شیء ولا یکره شیء فرمود

دوشینه شیم دل حزنیم گرفت * اندیشه یار ناز نیم گرفت *
گفتم برود دیده روم بر در تو * اشکم برود و استینم گرفت *

نقل است که پیش او در باب باحت و در دست سماع که در آن اختلاف عطا است گفتند فرمود سبحان الله کی سوخت
و قاتر شده دیگری هنوز در اختلاف است و فرمود آفت در دست و سلامت و تسامیم و گفت العلماء اشرف
الناس و الفقراء اشرف الاشراف و گفته اند ذل الناس عن اشتغال بالکمال و اللباس و می گفته فرمایند
و نیار بر دروغ انداز تو کمال دنیا و دوستان مطایب بینند خواهی نیار او گفت هر روز بر دنیا بیخ بارند این شود که کس
باش بر دوستان من تار تو نیک بینند و شیرین باش بر زبان خود که ذکر تو بسیار کنند و گفت معراج الفقراء
لیله القاعة شاه ميسيد الله تعوی خلیفه خاندان و در این است اسرار خود را در مقام آید و با او

شیخ نظام الدین بدایونی خلیفه شیخ فرید الدین گنج شکر است نام او محمد بن احمد بن علی بخاری است و لقب او
سلطان اشایخ و نظام اولیا و همی از محبوبان و مقربان ارگانه آنی است در این هندوستان جمله بود از آثار ریاست
او در دلی علم آموخت و حدیث خواند و مقامات حریمی نادر گرفت و با خود درین رشت و شش پاره پیش گنج شکر
تجوید کرد و شش باب عوارف نیز سینه نمود پسید فرمان حسیت ترک تعلیم کند و از یاد و نوافل مشغول شود
فرمود ما کسی از تعلم منع نکنیم آن هم کن این هم کن اغالب که آید در ویش اقدر می علم با بر این و نسبت مخالفت
مشرف شد و در دلی موضع غیاث پور که الآن خانقاه در آنجا است ساکن شده قبول عظیم یافت و به او ابانوت
بر روی مفتوح گشت و می شب نهاد تجربه بودی و درستی و تمام شب در ساز و نیاز بودی چون روز شدی بر بر
نظر بر جان او افتادی تصور کردی که گوستی مطلق است و در این بیاری شب چشمهای مبارک او سحر بودی گویند

میر خرد این بیت در وصف ارغشته است

تو شبیه می خانی بر که روی امشب که بنویز چشم سست اشو شمار دارد

وی فرمود برادر واقعه کتابی دادند در آن مسطور بود تا توانی راحتی بدل میسرسان که دل مومن محل ظهور است
و گفته در بازار قیامت هیچ کالا را آنگه نماند روح خواهد بود که دریافت دلها را متعلق به همراه هدایای دیگران قدرتی
ناگه راه برداشت و در کاغذی بچسبید چون بخدمت او رسید هر کس چیزی پیش نهاد و آن متعلم کاغذ پارچه بچسبید
نهاد خادم آن هدایا را برداشتن گرفت خواست که آن کاغذ را نیز بردارد فرمود این امین جا بگذار که این سر
شریف خامس از برای چشم راست آن متعلم تائب شد وقتی شخصی به قعه نوشت که خط او بغایت مغشوش بود و به دست
شیخ وارد شیخ را در مطالعه او درنگی واقع شد فرمود مولانا این خط شماست مولانا به عذرت پیش آمد و گفت آری
مخدوم خط بنده طبعی است شیخ تبسم نمود و گفت زهی طبع در آخر وقت که از عالم میرفتی می گفت وقت نماز شد
و من نماز گزارده ام اگر می گفتند که شما نماز گزارده اید میفرمود که بار دیگر بگذاریم هر نماز را اگر میگذارد و مات رح
فی سنة شاه صیبا بعد قنوجی در مناقب الاولیا سلسله ارادت خود را بوی رسانید و وی گفته سماع علی الاطلاق
حلال نیست و نه علی الاطلاق حرام است از بزرگی پرسیدند سماع چیست فرمود تا سماع چیست سماع صوتی است سوز
چرا حرام باشد آری سماع را میسر حرام است او را از منصور علاج پرسیدند فرمود صید مقتدای وقت بود در نور و
همه شد یعنی مرود دست و کفن از شیخ عبدالقادر جیلانی نقل گفته که وی گفته کان ولیا مقربا عند الله زلت
قدمه و لعل یکن فی عهد من یاخذ بیدل گویم درین نقل طرا نظر است زیرا که جنید در وقت او بود و او هیچ نکرد
بگذرد و شیخ الاسلام ابن تیمیة رحمه الله تعالی درین باب موافق نظام اولیا است و بعد علم بحقیقه احوال
وی گفته متقل سعادت را کلید است همه کلید با تسک باید کرد اگر از یکی نکشاید شاید بکلید دیگر کشاده شود فرمود
در وقتی که خواجیه من مرا خلافت داد گفت حق تعالی ترا علم داد عقل داد عشق داد هر که در وی این سه صفت بود
شایان خلافت مشایخ باشد و از وی این کار نیکو آید

شیخ نجیب الدین برادر و خلیفه گنج شکر است سخت معامله داشت و بغایت متوکل بود بقادر سال در شهر بود
و هیچ چیز از جنس او را نداشت با وجود عیال و فرزندان عیش و خوشی کردی تا بعد که ندانستی که امر و نیکدام بود
و این ماه کدام ماه است و این درم چه درم است شیخ نظام الدین اولیا پیش از آنکه بخدمت گنج شکر رسد در مجلسی
شد و در عرض کرد که یکبار سوره فاتحه و انعام بخوانید بنیت آنکه من قاضی جائی شوم یکبار با غاض کردید
گرفت دو تم تبسم نمود و فرمود تو قاضی شو چیز دیگر شور و زوی بخدمت شیخ فرید الدین عرض کرد که مردمان چنین
میگویند که شما در مناجات یا رب میگویند جواب می شنوید یکبار عبدی فرمود غیر بنده گفته که الا دعوات

مقدمه الکن قبر او مقابل بروج منزل از عمارت سلطان محمد عادل در شمال در است

سید جلال الدین بخاری بزرگ او را سید جلال سبع نیز گویند مزین شیخ انا ساله زمار الدین زکریا سید
و جد سید جلال الدین ملقب بجهنم جهانیان همان گشت از بخارا بکجا آمد و بسید بر الدین که نزد آن فایز جیب
انجا بود وصلت کرد و گویند در خواب از جانب جناب رسالت صلوات الله علیه شنیدیم که در شهر سیه نکره سید جلال
نیز باین دولت بشارت یافته و بگرگوشه خود ایوی عقد ازدوج است و از آنجا جماعت صد و نوزده انوان بجا
اچه تشریف آوردند و اولاد و مورثی و معنوی بهم رسید و ابواب برکات کثیر بر روی او مفتوح شد قبر او هم در
انچه است این چنین است در اخبار لاخیر در تاریخ فرشته نوشته است سید صلیح العقیب و نسب او با امام علی زاد می چنین
میرسد سید جلال بخاری بن علی بن جعفر بن محمد بن احمد بن محمود بن عبدالعزیز بن علی اشقر بن جعفر بن امام علی
گویند از بخارا بختان آمد در خانقاه شیخ فرید الدین گنج شکر فرود آمد همان روز شیخ بهار الدین زکریا از جناب فرشته
نماندش یافته بسکونت بیده اچه سو شد متقیه دار در آنجا است اتقی حاصله در تربیت منی در جهانیان نوشته است که
سید جلال رخصت یافته با چه آمد و بقت نامی شریعت نبوی متساو شد او را سه پسر تو گشت یکی سید احمد کبیر
سید بهار الدین سوم سید محمد و از سید احمد کبیر که سیاده نشین پدر خود بوده دو فرزند سعادت مند بود و آن فری علی محمد
جهانیان سید جلال الدین بخاری دوم سید صدر الدین را جو قتال اتقی محمد مظفر از اولاد خود و هم جهانیان است
پهارده را سطر آنجناب و بشا ترمه واسطه سید جلال سبع میرسد چنانکه از رساله زیدیه و جز آن دانش سید احمد
شیخ صدر الدین بن شیخ الاسلام زکریا بعد از پدر بسندار شاور تربیت نشست تیر سینی سادات میراث
کنوز النواتک القو ظات اوست که خواجہ ضیاء الدین نام یکی از مریدان او جمع کرده است و در آن در بیان سید احمد کبیر
در بعضی روزهای آورده وی گفته در کلام قدسی است حکایتی عن الله تعالی لانه الا الله تعالی من است هر که در آید و حسن
در سه گزید از عذاب من کی حسن است و دیگر است معارف است که گرد بر گرد گیرد و فانا کاد کلاه دارد و نگاه نماید
و صبر آید که گرد گیرد و نگاه دارد بجهت گفته در آمدن در حسن بر سه نوع است ظاهر و باطن و حقیقت ظاهر آنکه خوف
و رجا بجز از خدا زائل گرداند که اگر همه عالم شوند با دوست گردانند بیکر او هیچ نفع و ضرر و غیره شکر خوانند
و آن بند است الله بضر فلا کاشف له الا هو و آن بر دلش بخیر فلا زاد لفضله باطن آنکه تحقیق کرد و کس
پیش از مرگ زنگانی درین سرای فانی رسد چو دانی نیست در تم تلم عدم برورفته کل من علی فان و شبانی فانی
پس هستی و نیستی آن اتفاقات نماید بلکه در باطن آن در آمده باشد حقیقت شکر است که آرزوی بوشه بود و در فانی

در بدل نیارد و جز بجز قرار گیرد فی معتدل صدق عند ملوک مقتدر چون انبار شد بشت خود در سج او گردد

و در رخ از روی گریزان باشد انتهی و لشتم باقیل سه

توبندگی چو گدایان بشرط مزد مکن ه که خواجه خود در روش بنده پیوری داند

شیخ کریم الدین ابو الفتح بن شیخ صدر الدین موصوف مست در فتاوی صوفیه که یکی از مریدان ایشان تصنیف

کرده است ذکر اوصیای میکند و در مجمع الانبار ملاحظات او ایداد نموده در انجامی نویسد که مجموع آدمی عبارتست

از دو چیز صورت و صفت و حکم بر صفت راست نه صورت را ان الله لا یظن الی صدور کفر و احوال کفر و لکن بنظر الی

قلوب کفر با اظهور صفت پس بیل تحقیق جز در در آخرت صورت نه بند چندانجا حقائق اشیا ظاهر گردد و این صورت

متلاشی شود و هر کس در صورتی که ملائم صفت او باشد حشر کنند چنانچه بلعم با عور را با چندان طاعت در صورت مکی

بر انگیزد فضله کمثل الکلب و همچنین صاحب ظلم و تعدی خویشتن را در صورت گرگ بیند و صاحب کبر در صورت

پدنگ و صاحب نخل در صورت خرگ فکشفنا عنک غطاءک فبصرک الیوم حدید این باشد و تا انکاف

که مرد ازین اوصاف فریفته نیاید بنور وی در عداوت با تمام سباع است اولئک کالانعام بل هم اضل

و تزکیه نفس حاصل نشود مگر با تقوا و استعانت در حضرت عزت و ما ابرئ نفسی ان النفس الامارة بالسوء الا ما

ذبحه ربی ان ربی غفور رحیم و تا فضل در مت او دستگیری نکند تزکیه حاصل نگردد ولی لا فضل الله علیکم

و در جهت ما ذکی منکم من احدی اید اعلاست ظهور این فضل و رحمت آنست که او را بی عیب نفس خودش بینا

کنند پر قوی از انوار عظمت الهی که همه کمالات در جنب آن متلاشی است بر در و نه او تا به تا همه دنیا و بر گریه های آن

در نظر او خاک بود و اهل آنرا در دل او سنگی مانند چون این حالت بر در و نه مستولی گشت هر آینه از اوصاف سببی

که اسباب دنیا بران گرفتارند او را انفرات آید و خواهر که بجای آن اوصاف و اخلاق ملکی در نماید چنانچه بجای ظلم و

نصب و کبر و تکبر و مرض همه عفو و حلم و تواضع و سخاوت و ایشا را پیدا آید و هنوز این عالمه طالبان عقیقی راست

کار طالبان حق بالاتر ازین است فخلقوا باخلاق الله مرایشا از اسلام است فهم هر کس بران نرسد سه

حدیث مر مر که گیرم بجز تودوست شریعت مر مر که نخواهم بجز تو هیچ

و نه تا هیر الدین لنگ پرسید که حکمت در سنت منصفه و استنشاق چیست فرمود آب را در صفت با و تا مطهر اند

و مزین بنایت شود لوان و طعم و مزج و ان بدین آب در دست معلوم گردد و طعم منصفه تحقیق شود و بوی استنشاق

تبد و فرمود مولانا از علوم عالی مالی است اما از علوم عالی خالی است

مولانا بدرالدین اشقی دهلوی خادم و خلیفه و داماد شیخ گنج شکر است از مشایخ زمان خود بود و در زهد و ورع و فقر و عشق نظیر نداشت ویرا رساله است سسی با سرار الاولیاء و روی مفوضات گنج شکر را جمع کرده و در نظم آهسته کتابی نظم نموده بغایت تبحر و فصاحت را در آنجا کار فرموده مدفن وی در صحن مسجد جامع قدیم اجودین است که بیشتر احوال در آنجا مشغول بودی رحمه الله تعالی

شیخ جمال الدین احمد البانسوی الخطیب انتساب او با امام اعظم ابو حنیفه کوفی است از اعوانم خلفای گنج شکر است جامع کمالات ظاهر و باطن بود شیخ در حق او فرموده جمال جمال است و گاهی فرمودی جمال بخوابم که گریه تو گویم و هرگز شیخ خلافت دادی بروی فرستادی اگر او قبول کردی خلافت او دست شدی و اگر رد کردی باز شیخ او را قبول نکردی و فرمودی بپاؤ که جمال را فرزند تو انداختی روزی شخصی از بانسی بخدمت گنج شکر آمد از او پرسید که جمال با جملو دست عرض کرد محمد و ما از آن روز که شیخ دست زدیم که دست مواضع و اسباب نفع و نفع نماند بجز ترک داده است و گرسنگیها و بزدایی نماند بیکند شیخ فرمود که جمال شد و فرمود آنچه در پیش میباشد گویند که او از آن روز که این خدمت شنیده بود القبر موضعه من ریاض الجنة او حفرة من حفرة النيران بنایت تمام بودی و از سبب این وعید میقرار چون بخوار رحمت حق پیوست خواستند که بر بالای قبر او گنبد بنا کنند کار بدین گفتند چون نزدیک بلخ رسیدند غرقه بجانب قبله پیدا شد که از آنجا بوسی پشت من آمد همان ساعت از آنجا در شدند و همچنان پوشیدند و آنرا بر بستند وی در بعضی رسائل و اشعار دارد از آنجا رساله لطائف معروف است قبر او در بانسی است با سه کس از اولاد خود در یک جا خفته است او را از خواب دیدند و از احوال او پرسیدند فرمود که چون مراد گور کردند و فرشته دیگر در پی آمدند و فرمان رسانیدند که ما او را بر در کعبت نماز که متصل سنت نماز شام بقدرت سوره بروج و طارق بعد از فاتحه میگزاریم و بآیه الکرسی که همه از فرانس میخوانند بشیریم رح

مولانا کمال الدین زاهد پسند مشارق الانوار در علم همیشه بیکه اسطفا سمعت دارد و از وی شیخ نظام الدین اولیا سماع کرده و برای وی اجازت نامه بخط خود نوشته بنویس آن بزرگوار اولیا است سلطان خیا مشه الدین طبرانی با گفت ما را بر کمال علم و دیانت و صیانت شما اعتقاد تمام است اگر با ما معرفت کنید و نصیحت ماست نماز قبول تا کنید محض که ما باشد و ما را قبول نماز خود و ثوابی تمام حاصل شود مولانا فرمود که در ما نیز نماز پیری دیگر نمانده است اکنون پادشاه چه بخوابد که اینهم از ما برود سلطان ساکت شد رحمه الله تعالی

شیخ ضیاء الدین روحی از مشایخ کبار است خلیفه سهروردی است و پیر سلطان قطب الدین دلی گفست

مرا یاری بود اورا در سماع عالی و ذوقی بود بعد نقل او در خواب دیدم که در بهشت مقام رفیع یافته است اما منم
نشسته تهنیت آن مقام کردم و پرسیدم چرا منم نشسته گفت این همه یافتیم اما لذتی و حالی که در سماع بود نمی دانیم
مولانا نور تبرک قاضی منابع در طبقات ناسری ذکر او را برنگی دیگر آورده است که از انجا تعیض حال تشنجه و آب
لازم آید اما در فوائد الفوائد مذکور است که شیخ نظام الدین اولیا فرموده که بعضی از علماء و بابا و چیزهای فرموده اند اما
وی از آب آسمان پاکیزه تر بود با علمای شهر بعضی تنم داشت بسبب آنکه ایشان را آلوده دنیا دیدی اورا سخن گیرا
بود اما دست کسی نداد هر چه گفتی بقوت علم گفتی و بقوت مجاهده شیخ گنج شکر در تذکیر او حاضر شده

خواجہ علی مرید شیخ جلال الدین تبریزی است صاحب نفس بود و قبول عظیم داشت شیخ نظام الدین اولیا فرمود
وی بیخ نداشتی همین پنج وقت نماز گزاردی و بس اما صادق بود جمله مشایخ و علماء و خلق دیگر بر او تبرک میکردند و با
او می رسیدند قبولی در وی پیدا شده بود هر که اورا دیدی تحقیق دانستی که مراد خداست چه در با یون بود و در
بدایون بزرگان بسیار بودند چنانکه امر و تراشرا بسیار اند اولی بهشت و شکرکیشان

خواجہ حسن اقعان مرید شیخ الاسلام زکریاست و قتی وی در کوفی میگشت در مسجدی رسید مؤذن تکبیر گفت
امام پیش رفت خالق جماعت پیوست خواجہ نیز درآمد و اقامه کرد چون نماز تمام شد و خلق بازگشت وی نزدیک
امام رفت و گفت ای خواجہ تو در نماز شروع کردی و من تو پیوستم تو از نماز بدانی رفتی در بردن خریدی و بازگشتی
و این برده به بیان بردی و از انجا بلقان آمدی من دنبال تو گشته شده میگشتم آخر این چه نماز است شیخ وی کرد
فرموده اگر نزد امر اگر نیند بر گاه ما چه آوردی من گویم حسن انفسان را آورده ام وی امی بود بیخ خوانده اما
ز بیان مطربا اگر آیتی می بود از ایشان ساخت و اگر گفتند از کجا بیشناسی که این آیه قرآن است نور که درین سطر می بیند دیگر سطر است
شیخ محمد تقی الدین نظام اولیا گفته مردی صاحب حال دائم الاستغراق بود اورا خبر رسیدی نبود و قتی مردی
بروئے کاغذ آورد و گفت شیخ نام خود درین کاغذ بنویس قلم برداشت و متحیر ماند فادم دست
که نام خود فراموش کرده است گفت نام شیخ محمد است بعد نام خود بران نوشت روزی در مسجدی جمعه رفته بود بر در مسجد
و متحیر ماند فادم دریافت که شیخ پای راست خود فراموش کرده است گفته پای راست شیخ این است بعد پا
در مسجد نما و گویم این حکایت از عالم استغراق است ستم چنان کن که ندانم بخودی در عالم خیالی که آمد که ام رفت
شیخ برمان الدین نسفی در فوائد الفوائد گفته دانشمندی کامل بود اگر شاگردی بخدست او بیاید تا چیزی
سخن اندازد گفتی که اول بر من سه شرط کن تا چیزی ترا بیا موزم از ان سه شرط اول این است که طعام کیوقت خوردی

تا و عای قلم خالی نماند دوم آنست که نماند کنی اگر یک روز نماند کنی دوم روز ترا سبق گویم سوم آنست که چون مرا
 در راهی پیش آئی جلد مین سلام کنی و بگنجدی دست و پا افتادن و زیاده تعلیم کردن در میان راه کنی
 شمس الملک از صد و رافاضل روزگار بود و در زمان خود بعلم و فضل ممتاز نظام اولیا مقامات حریری از و
 یاد گرفته و بروی تلمذ کرده و گفته چون من سبق نماند میکردم و روز دیگر پیش او میرستم میفرمود سه
 آخر کم از آن که گاه گاه است آئے و باک کنی بگایست
 تاج ز مرد که از شعراء وقت بود بر آئے او گفت ست ست
 صدرا کنون بکام دین و ستان شدی مستوفی حاکم بن و ستان شدی

قاضی خال متانی در بایون بود وقتی در خواب دید حضرت رسالت را بعلم در سواد بایون گوی که در موضع نشسته
 و ضومیساز چون بیدار شد بر فوراً نجات زمین تر شده دید گفت گوهر من بهین جان بکار دید بعد از فوتش
 بعد از آن مقام دفن کردند که کشی که عشق دارد نگذاردت بر نیسان بماند که نیانی بمنزله خواستے آمد
 شیخ صوفی بدینی تار که عظیم بود تا بجای که ستر عورت هم نداشت سه
 تنم ز بند لباس تکلف آزاد است برهنگی بر م طاعت خدا و دست
 سلطان المشایخ فرموده اگر کی سرجوع را که بران قوام تن باشد و خرقه جامه را که بدان عورت پوشد تا تک
 شود همه عاقب گردد او از آنها بود که ازینها هم دور بود این چندین است در فراموشی الفوادوی معاصر گنج شکر است
 روزی دیشمندی را پرسید که در بهشت نماز خواهد بود گفت نه آنجای خوردن و قمع کردن بیش نباشد هر عبادت
 که هست در دنیا است وی چون شنید که در بهشت نماز نخواهد بود گفت مرا آن بهشت چنان آید که در آن نماز نباشد
 گفتند آن صدیقی است زاهد و محذور تو غرور و بهشتی که بیای دیدت نیست

در خیر الحاکم گفته ذوق طاعت بسیار داشت در سجود بودی پیش محراب شب و روز همین نمازگزاردی گوی
 نکردی انتهی گویند در وقت که او بشنول شدی حالی پیدا گشتی که سر جوار است مبداء پاری جدا کردیدی بکلاه
 نظام الاولیا روح گویم این حالت ممکن بیان و بر زبان است شاید در نظر خلق بچستان آمدی و امید علم است
 بستی تو امید نیست نیستی پارا که گفته اند اگر هیچ نیست اند نیست

قاضی منهلج هر جانی صاحب طبقات ناصری دیشمند و بزرگ بود از اهل وجد و سماع نظام اولیا گفته من در
 تذکیر او رفتی روزی سه در تذکیر او بود مزاین ریاسته گفت سه

لب لب لعل و لبران خوشش کردن آهنگ سبز لعل مشوشش کردن
 امروز خوش مت یک فردا خوش نیست خود را چو خسی طعمه آتش کردن

من چون این رباعی شنیدم بخود گویا گشتم ساعتی بایست تا بخود آمدم

شیخ احمد بدایونی نظام اولیا گفته امی بود همه روز در تحقیق مسائل شرعیه مشغول می بود چون از دنیا رحلت کرد شبی او را در خواب دیدم همچنان بر حکم معهود از من مسائل و احکام می پرسید گفتم اینکه تومی پرسیدی در حالت حیات کار آید آخرت تو مرده گفت تو اولیای خدا را مرده میگوئی

مولانا احمد حافظ مدرخای بود و دانشمند نظام اولیا فرموده وقتی مرا عزیمت زیارت شیخ شکر گنج بود در حدود قصبه سرسی او را با من ملاقات واقع شد گفت چون برونده متبرکه که شیخ برسی سلام من برسانی و بگوئی که من دنیا نمی طلبم طالبان آن بسیارند و عقیبی نیز همین حکم دارند همین سخنوا هم که قوفنی مسلما و الحقنی بالصالحین شیخ نصیر الدین چراغ دهلوی هم نامش محمود است و هم کاش محمود خلیفه نظام الدین اولیا است و صاحب سر و وارث احوال او بنایت اقبال شیخ داشت و طریقه او فخر و میر و رضا و تسلیم بود وی از مجلسی که در آن مردید شیخ او سرود می شنیدند بر ناست تا بر آید یاران تکلیف نشستن کردند گفت خلافت سنت است گفتند از مشرب پیرو خود بر گشتی گفت حجت نمیشود دلیل از کتاب و حدیث باید بعضی از غرض گویان این سخن بنجه مست شیخ رسانیدند

که شیخ محمود چنین میگوید شیخ را صدق معاند او معلوم بود فرمود راست میگوید حق آنست که او میگوید در سیر اولیا می نویسد که در مجلس نظام اولیا در امیر بودی و تصفیق نکردندی بلکه یاران را از آن منع کردی و میگفت که خوب نمیانند انتهی چیر غزلی گفته غم ایان باید خورد و دور پی که راست نباید بود و نیز میگفت حیرانم که خلق بی مشاهده چگونه میزنند در خیر الجاس گفته عزیز می اورا پسید حالی که در ویشان را می باشد از کجاست و چگونه گفت حال نتیجه صحت اعمال است و عمل دو گونه است یکی از جوارح و آن معلوم است دیگر عمل قلب و آنرا مراقبه خوانند و المراقبه ان تلازم قلبك العلم بان الله ناظر اليك امی گفت اگر در ویش شب گرسنه نغته باشد آخر شب

بیدار شود و مشغول گردد و تعلق باطن او هیچ چیز نباشد نزع عمل انوار بر ارواح مشاهده کند خواه همین زمان کسی برود در ترک ملائمت کند و مجاهد اختیار کند این حال پیدا شود درین شبی نیست و فرمود نظر بر دل داشته و دل طرف حق متوجه شمرده و به مشغول گردانیده و غیر حق را از دل فنی کرده باید شست تا چای پیدا شود فرمود استین که در ویشان کو تا ماه گذشته آنست که صوفی چون در سلوک در آمد این تقاضا کرد که دست خود را قلم کند تا پیش مخلوقی دست قرار نکند

و اما اگر فتنی نگردد و اما اگر دست را قلم کند از چندین عبادت محروم ماند چنانچه وضو غسل و معاوضه با برادر مسلمان پس
 چکند آنچه نزدیک دست است یعنی استینا کوتاه گذاشتن او را ذکر شود بریدن دست و همچنین کوتاه کردن این
 جامه و سوی سر تراشیدن آنست که چون در طریقت آمد بایستی سر خود را قلم کند زیرا که اول قدم درین راه سر تراشی
 اما اگر تسلیم کند از جمله چیزها ماند پس چه کند از سر سوی بر خیزد آنکه وی سر تراشید گوئی سر خود را برید چنانکه از سر برید
 هیچ کاری نیاید باید که از سر تراشیده نیز همچنان با مشرعی در وجه دنیا پدید آید و از جاهد و اینها نیست
 فرمود سیگویم در بیان آن تقریری برگرفته که نم استخوان بدان رسید فرمود فرود ترایم تقریری آسان برگرفت
 و گفت فیما آی کاجلنا و فی الله ای کاجل الله در کلمه فی شدت اتصال است که در کلمه لام نیست فی برای طرفت
 و در طرف منظور است در مشاهدات را این آیه خواندنا الصداقات للفقراء الی قولہ فی الرقاب فرمود این را
 بکلمه فی گفت و در دیگران بکلمه لام زیرا که در رقاب شدتی است که در آنها نیست این میان علم و نحو و معنی و بیان بود
 اما بیان مشایخ آنست که مجاهده کننده از سه حال خالی نیست یا از ترس و زحمت یا امید بهشت خواهد کرد یا خاصه از برای
 ذات پاک حق جل و جلال آن مجاهده کند باشد و این فی الله باشد این باید که سخت تر باشد تا حق مجاهده بجا آورده شود
 و جاهد دانی الله حق بجا داده فرمود قدر مطلوب نمیدانند از آن مجاهده احتیاج نمی کنند فرمود قبول اعمال موقوف
 بر جذب یعنی بر عملی که میکنند تا جذب در نیامده است قبول نیست چون جذب نامزد حال او باشد بر عملی که کند قبول باشد و
 آن جذب را وقت معین نیست یا در صبا باشد یا در جواسه یا در شب نیست اما جذب را مراتب است
 جذب عوام توفیق یافتن است و اعمال جذب خواص توبه قلب است بسوی حق با انقطاع غما سواه از جمله فضلا و غیره که در
 حلقه ارادت وی بود نزدیک مولانا مظهر کرده است دیگر حمید شاعر قلند جامع کتاب خیر المجابست که در پیشه ختم کرده
 و احوال و حکایات را ساده نوشته و بتفصیل نوشته است

شیخ حسام الدین ملتانی خلیفه نظام اولیاست طریقه او طریقه سلف بود گویند در شریعت هدایه و بزرگوار است
 و در طریقت قوت القلوب و احیاء العلوم بر ذکر داشت روزی در رای میگذاشت بعضی از کتف مبارک او بیفتاد
 او را ازین حال خبر بود چون قدری راه رفت شخصی از عقب او آواز داد و چند بار شیخ گفت چون او خود را شیخ
 ندانست این را بخود راه نداد تا آنکه آن شخص از عقب او دید و بوی رسید و گفت شما را چند کت آواز دادیم که
 شیخ مصلاهی خودستان شما شنیدید گفت ای عزیز من شیخ نیم مردی ملای فقیرم وی در کجرات رفت و ما کجرات
 حق پیوست در پیش که شهر قدیم کجرات است مدفون شده وی گفته در پیش ما هر درمی نیاید بود هر درمی دوزخ است

صوری و آن درویشانند که بر دریا میگردند و چیزی نخواهند و معنوی آن درویشانند که در کنج خانه بنشینند و شغول باشند و در خاطر بگذرانند که اندر چه و عمر و دارا چیزی خواهد رسید بر دری صوری - آن هر دری معنوی است زیرا که هر دری صوری چنانکه هست مینماید اما هر دری معنوی ظاهر خود را بطریق مشغولان حق مینماید و باطن در بر میگردد

مولانا فخر الدین زرنادی خلیفه نظام اولیا است بزرگ بود جامع علم و تقوی و ذوق و عشق در امر دین صلابتی تمام داشت و عظمتی وافر در صحرا با دیبا بانها خدای عبادت کردی و صوم دائم داشتی بزبانت خانه کعبه رفت و از آنجا سبزه اشجریه و صلح حدیث بحث کرد و بعد از آن بشوق دینی که وطن قدیم او بود باز گشت و در کشتی نشست آن کشتی غرق شد و مولانا بر برج شهادت رسید سلطان محمد تغلق میخواست که ملک ترکستان و خراسان را تصبیط کند و آنی جنگیزه از آن دید بریانند مولانا را گفت شاه دین کار با ما موافقت خواهد کرد مولانا گفت انشا الله تعالی سلطان گفت این کلمه شکست مولانا گفت در مستقبل همچنین آید سلطان ازین سخن بر خود حمید و گفت شما ما را نصیحت مکنید تا ایران کار کنیم فرمود که غضب فروریزید گفت که امر غضب فرمود سببی سلطان ازین جرئت بیشتر در غضب شد و رخصت کرد

مولانا علاء الدین نبلی خلیفه نظام اولیا است روشی پاکیزه داشت و صفای تمام پیش مولانا فرید الدین شافعی که شیخ الاسلام بود و کلمات میخواند مولانا شمس الدین عینی و علمانی او و سامع بود نزدی علمای داشت اما باوصاف تصوف موصوف بود و در آخر عمر فوائد القواد را که ملفوظات شیخ است بخط خود نوشت و بیشتر حال بر خود میداشت و مطالعه میکرد از و پرسیدند که چندان کتب معتبر از هر علم که پیش شماست هیچ در آن رفتنی نمی نماید که درین کتاب گفت جهانی از کتب سلوک و جزآن پرست اما ملفوظات روح افزای محمد و من کجا بایم

مراسیم تو باید صبا کجاست که نیست
کجاست زلف تو مشک خطا کجاست که نیست

شیخ برهان الدین غریب صاحب شوق و ذوق بود و در سنه غلوی تمام داشت فضلای زمانه مثل امیر خسرو و امیر سن و خوش طبعان دیگر اسیر محبت او بودند شیخ نصیر الدین در وقتی که در شهری بود بخانه او می بود بعد از نقل شیخ یعنی نظام او ایلیا چند سال در حیات بود دست بیعت بخلق میداد چون در دیو گیه رفت بر مست حق پوست قبر او همانجا است و این برهانپور که شهری مشهور است بنام شیخ آبادان است

خواججه محمد بن بهرالدین سحر از اولاد دختر شیخ گنج شکر است جامع علوم و حاوی فنون بود در علم حکمت مستی داشت و در علم موسیقی آیتی بود کمال ذوق و شوق و طاعت و عبادت موصوف بود و می از ملفوظات

شیخ کتابی جمع کرده است او بحالسن نام روزی مجلسی بود هر چند قوالان چیزی میگفتند در حضور آن بزرگوار است
وی و نظام پانی پی برخواستند و غزالی آغاز کرد چون برین میت رسیدند است

هر بخردی که منی امشب از من همه در گذار تا روز

در جلاش کرد و ذوقی پسید آمد

مولانا شمس الدین محیی خلیفه نظام اولیاست او را شرح مشارق است در وی نقل کرده است که او ب

نبی فقط چراغ دلی در میج او گفته است

سألت العالمن احیاء حقا فقال العالمن شمس الدین محیی

سلطان اعلیٰ اور اطلبید و گفت مثل تو دانشمندی اینجا چگونه بود کشمیر برود در تمانهای آنجا یا ترش و خلق
خدا را با سلام دعوت کن مولانا از پیش او برای تمیذ اسباب سفر برآمد و گفت من شیخ را بخواب دیدم که مرا
می طلبند فردا می آن برسند او دخیل بر آمدیم را فادو ازین عالم حلت کرد و حمد الله تعالی

قاضی محیی الدین کاشانی خلیفه نظام اولیاست شیخ کاغذ خلافت او به دست خود نوشت که میاید که تارک دنیا
باشی و بسوی دنیا دار با ب دنیا مال نشوی و ده قبول کنی و صلوات بادشایان گیری و اگر مسافران بر تو برسند بر تو
چیزی نباشد این حال را نعمتی شمیری از نعمتهای الهی فان فعلت ما امرتک به و ظنی بک ان تفعل کن انک
ذانت خلیفتی وان لم تفعل فان الله خلیفتی

امیر خسرو دهلوی وی سلطان الشعراء در بان الفضلا است در واری سخن بگانه عالم است و نقا و کونی آدم در
انتبار الاخیار گفته وی در سخن عالمی است از عوالم خداوندی که پایان ندارد آنچه او را از مضامین و معانی در اطوار سخن
و انواع آن دست و این بگس از شعرا می مستقیم و متاخرین نداده در طرز سخن بر فرموده شیخ خود نظام اولیاست
رفته است که سخن بر طرز اصدا نمایان بگو و با وجود و نور فاضل بصورت بود بصفت تصوف و احوال مشایخ و اگر چه
تعلق بیادشایان داشت و بالوک و امراء بعنوان خوش طبعی و ظرافت ملاحظا بود اما توجه دل او نه بان جا
بود یعنی را از برکات آثارش توان دانست چه در راه اهل معصیت برکت کمتر توان یافت و آثار ایشان را
قبول دله و جذب خواطر بود شیخ را بوی نهایت شفقت و عنایت بود بچاکس آنچه دست شیخ آن قریب محرمی
که امیر خسرو داشت نبود هر شب بعد از نماز خفتن در خلوت خاص شیخ رفتی و از هر باب سخن کردی و از زبان
هر که در خواست بودی عرضه کردی و در وقت تعجب بهمت پاره قرآن خواندی وی گفته سلطان المشایخ

این بنده را فرمود که من از همه تنگ آیم و از تو تنگ نه آیم و وقتی بر زبان خواجہ رفت دعای من بگو که بقای تو
موقوف است بر بقای من باید که ترا پہلوی من در فن کنند و خواجہ باینده عهد خد اکرده است که ہر گاہ در بہشت خرام
بند را بر ابر خود در بہشت برد انشاء اللہ تعالی بنده را خواجہ ترک اند خطاب کرده است وقتی کہ شیخ بریاض مضاف
سیخرا میدوی حاضر بود ہمراہ تعلق شاہ رفتہ بود چون ازان سفر باز آمد گریہا کرد و دیوانگی نمود و گفت کہ من
از برای خود میگم کہ ما بعد از شیخ چندان بقا نخواہد بود شش ماہ زیست و در ہم شوال ۱۰۱۰ از دنیا رفت
این چند بیت بی احتیاطی از کلام او در دنیا نوحہ شد آپد اگر چه ملامت وضع این کتاب نبود

نہست آن دولت کہ بوسہ پای ولایت ملی	پای آن بوسہ کہ در کوی تو گاہے بگذرد
بجوشگر ترا پسند خسر در اچرا کشتے	سرت کردم چه خواہی گفت امن ہم ہمان گویم
تلاستے ہجر این نیست آشنایان را	کہ آشنائی و بیگانہ وار میگذرسے
کشتی کہ عشق دار و گذارت بد میسان	بجما زہ گریاہے ہزار خواہے آمد
دل بہت بزلت و نہالستم اینقدر	کز وی چنین دراز شود گفتگو سے دل
ترین غم کہ بکس نمی توان گفت	شہاست کہ غم کار خویشم

امیر حسن بن علاء سجری تولد و منشا روی دہلی است او را در میان فضلاء عصر عزیزی و مکانی دیگر بود در میان
مردان شیخ نظام او ایما بقرب و عنایت شیخ امتیازی داشت در حسن معالمت و صفای سریرت و سایر صفات
حمیدہ یگانہ عصر بود و باوصاف تقوی و صوفی اور نسبت بہ خسر و تقدم گونہ است اگر چه ہر دو صاحب
و معاصر یکدیگر بودند کتابی دارد مسمی بنوائد الفواد در انجا ملفوظات شیخ را جمع کردہ گویند میر خسر و گفتی کا شکی
تمام تصنیفات من نام حسن بودی و این کتاب از من بودی و این سخن ناشی از غایت محبتی است کہ میر خسر نسبت
بہ پیر خود بود در فوائد الفواد می نویسد کہ روزی بہا بوس خواجہ رفتم بسلامت بر بام دہلیز نشسته بود نزدیک
زویان نشستہ ہم بار یک طوق در را باد میزد بسته میشد بنده آن در را محکم بیکہ است گرفت تا بایستہ سامعی شد
در بنده نظر کرد و دید کہ در گرفته مانده ام فرمود چرا نیکزاری بنده گفتم من این در گرفته ام تبسم فرمود و گفت این
در گرفته محکم گرفتہ در لایا مینویسد کہ روزی میر حسن بخدمت شیخ عرضہ داشت کہ در کہ نعمت زویت کہ مومنان را
وعدہ است بعد از حصول آن از نعمتہای دیگر چه بنید بر لفظ مبارک را ند کہ بخت کوتاہ نظری باشد کہ بعد ازان
بچیز دیگر نظر کند انتہی وی در مدت حیات خود مجردانہ زیست و در آخر عمر در دیو گیر رفت و ہا نماز فرقی یافت

در شرح انجمن چندین از اشعار او نوشته شده از آنجا است این حدیث است

رسوار و نواز سرگویی تو زاهدان
بر سر بسوی باد بجایه های ما
تو آفتابی و من صبح میتوانی
که بی تو من نتوانم نفس بر آوردن
حسن دعای تو گریستار نیست مرغ
ترا زبان دگر و دل دگر دعا چکند

خواجہ ضیاء بخشی در بدایون بود در زاویه خمول بکار خود مشغول تصانیف بسیار دارد از آن جمله سلک السلوک و
بنیاد کتاب شیرین و رنگین است بزبان لطیف مشتمل بر حکایات مشایخ و کلمات ایشان قطعات بسیار گفته و نیکو
گفته چنانکه گوید

نخستی نیست بازمانه بساز
ورنه خود انشای ساختن است
عاقلان زمانه میگویند
عاقلی بازمانه ساختن است

آنچه ظاهر است از حال او آنست که وی از محبت خلق بر کران بود با اقتدار و انکار کسی کار نداشت معاصره
نظام بود یا دست گویند مرید شیخ فرید است که نبیره و خلیفه شیخ حمید الدین گوری است و اندک علم در رشته از دنیا
برفت در سلک السلوک گفته روزی خواجہ کنیز که خرید چون شب شد گفت ای کنیز که جاره خواب من است کن
سپاسم وی گفت یا مولی اللہ مولی قال نعم قالت ای فردی مولی الامام لاقال لاقالت الا لتقصی ان ترقد
و مولی لایقظان و هم در وی منویس قبیل لابی ذر جبهه ای اللد اب ایحیح قال الا انسان وضع بین یدیه مضام
الموت و الفقر و النار و الله تعالی رائضه و الایماء سائقه و الکتفان و هو جوج وی گفته این ایست
که اگر یکی طاقت نکند بهتر از آنکه دعوی طاعت کند در کشور شریعت مدعا علیه حبس کنند در عالم طریقت مدعی را
در زندان فرستند و هم وی گفته پیش ازین مردمان بودند که از شنیدن گناه دیگران ایشان را تب آمدی و ترا
از سبب گناه خود هم باطن گرم نمیشود عبد اللہ خفیف بیمار شد طبیبی بر سر وقت او رسید گفت ایها الشیخ ما العلة
جواب او که الوجود فاذا زال زالت العلة صحیح و اسع که همان وسیع چشم هست او تنگ تر از چشم من بودی
گفت اگر گناه را بوی بودی بچکس سلطوی من توانستی نشستی عزیز من یکبار او دو بار از راه بول بیرون آمدند
او را با جاه چکار بیچاره چند را از ما همین و حامسون در وجود آورده اند ضعیف من ضعیف تر از من
تراب مغلس من مغلس عابر من حکیم مستحیر من مستحیر الحاکم گریبان گرفته در معرکه شجاعان آورده اند عابری
میکنند و نمی جانی اگر میخواهی این راه بمنزل رسائی ز نهار خود را در میان نه یعنی طاعت که از طاعت تو نگر بودی

خود را چندی وقت غفلت تصور کرده اند طبقه که ایشان هر وقت غفلت بوده اند خود را چگونه تو نگرددند جنبه روحا
در خواب دیدند گفتند کار خود کجا رسانیدی گفت کار حق ازان دشوار ترست که نادانها گمان می بردیم کمی از
مسلمانها است تا در بازار رود و چیزی بخرد و بیاری در خانه وزن کرد چون آنرا در بازار بر کشید کمتر از آن بر آمد
که در خانه وزن کرده بود گرید روی افتاد گفتند چرا میگویی گفت امروز حکایت خانه در بازار راست نمی آید
فردا حکایت دنیا در آنست چگونه راست خواهد آمد

مولانا ضیاء الدین سناری در دیانت و تقوی مقتدای وقت بود و بر پایه شریعت بقایت قدم راسخ
داشت حاضر نظام او دایه است و در آنم شیخ از جهت علم اعتبار کرد می و شیخ با وی جز معذرت و انقیاد
پیش نیامدی و در تعظیم مولانا و بقعه امر می نگه داشتی او را کتابی است که فی بنصاب الاحساب حاوی بر دو قاف
آداب و در احوال بود و آنهم است در مرتب موت و می شیخ بعبادت رشت مولانا دستا خود را بپای انداز
شیخ انداخت شیخ دستار بر سپید و بر چشم نهاد و قاف کرد که یکذات بود حامی شریعت حیف که آن نیز نامه

مولانا جلال الدین اودی بزهد و ترک و تجرید و عزلت متصف بود و حتی جماعت از یاران شیخ نظام
او لیا که خوگر مطاع و بکشت بودند خواستند که تعلم بکنند مولانا را بران داشتند که بخدمت شیخ حرمته کند و درین
باب رفعت خواهد چون عرض کرد شیخ دانست که این سوال بگمان است که حاضر اند فرمود من حکیم مرا از ایشان
مطلوبی دیگر است و ایشان بچو چای پوستند در پوست اند

خواجه مؤید الدین که یک زاده داریا که بود در آنکار بنظام اولیا پیوست چون سلطان علاء الدین
پادشاه شد او را یاد کرد شنید که تارک دنیا شده است شیخ گفته فرستاد که او را رخصت فرمایند تا کاری از پیش
بگیرد شیخ گفت که او را کاری دیگر پیش آمده است در استعداد آن کاریست این سخن بر حاجب سلطان گران نمود
گفت محمد و دشما همه را نخواهید که بچو خود کنید فرمود بچو خود چه باشد بهتر از خودیخواهیم شاه چون این سخن شنید
دست از او برداشت قبر او پایان روضه شیخ است

خواجه احمد بر یونی مجرد بود طریقه ابدال داشت در سماع بیقرار بود در سیر الیاء گفته روزی ازین بزرگ
سوال کردم که خوش می باشد فرمود خوشی دانست که بیچ وقت نماز بجا است در ایام رحمة الله علیه
خواجه محین الدین خرد مرید چراغ دلی است و فرقه خلافت از وی ستانند شیخ فرید میره شیخ حمید الدین
قدس سرور الصد و رازوی نقل میکند که چون خواجه ما را فرزند آن تولد شده روزی از من پرسید رسید

چون است پیش ازین که قوی و جوان بودیم هر چه از درگاه عزت فی طلبیدیم زود می یافتیم اکنون که پیر و ضعیف
 شدیم چون حاجت به عایش شود کاربرد رنگ میکشد بنده عرض کرد و خواجه را روشن است که چون مریم علیها السلام
 را حضرت عیسی متولد شد بود و میوه ترستانی در تابستان و بالعکس بی محنت در محراب حاضر می یافت چون عیسی متولد
 شد مریم متطرش که رزق همچنان خواهد رسید فرمان آمد و هری الیک بجدع الخلاء لتأقظ علیک و طباً
 جنیاً بر و شاخهای خیار بسوی خود بچینان تا بر تو خرمای تر بریزد دوران حال و درین حال اینقدر تفاوت است
 خواجه این جواب را از بنده قبول کرد و پسندید

شیخ شرف الدین احمدی شیرازی از مشایخ مشایخ هندوستان است چه اصیاحی که کسی ذکر مناقب او
 کند او را تصانیف عالی است از جمله آنها کتب مشهوره لطیف ترین تصانیف اوست بسیار بی از آداب
 طریقت و اسرار حقیقت در اینجا اندراج یافته در یکی از آنها گفته فی المثل اگر بر دوزخ عالم را برود تو آرد و گویند
 هر شرفی که خواست بکن بهوشیار باشد تا از آنچه فوق دنیا و آخرت است محجوب نگردد و قاطع طریقی شود
 بلکه همان گوید که آن عارف گفته است

دنیاست بلاخانه و عقیب هوس آباد با حاصل این هر دو یکسو چو ستانیم

شیخ حسین بلخی در اوایل حال در حضرت در راه تعلیم و علم اشتغال داشتند و بعد از آن که با بعضی
 سلوک طریقه فقر است سفر حجاز کرد و برای آنکه سیه کوشش از مشرفان گذرد و در این سفر جمیع فرمود او را در کتب
 متضمن اسرار توحید و باعث باختیار تجرید زبانی لطیف و بیانی عجیب بعضی از این در اختیار او گذارند
 و یکی از آن گفته وصیت کاتب همین است که ما شغلاک عن الحق فهو ضالغونک و همین نوشته بدوستان رسیدیم
 و بعد از سپارم که آن خیرالزاد التقوی و کفی بالله حسیماً و در جای دیگر نوشته هر زمان که در یاد او گذرد
 اسلام دانی و زمانی که از غفلت یا بی کفر شماری اعتباراً که اعتقاد ایتقاد از برای دفع خصم در تشریح آمد
 اصل کارها توبه است و مقامات توبه را نهایت نیست و التوبة للقائمات کلا ارضی الله فی الارض و لا یتوبه الا الله
 ترا همین مهم است که چشم و گوش و دست و زبان از حیثیت و غفلت پاک آید و شب و روز درین جنبه باشم که هر
 زبان پاک مانده به چنین از جوارح چه پاک ماند و چه پلید شد هر چه پلید شده باشد از آن توبه و تجدید ایمان بسوی خدا
 باز کرد چون تو درین غم مشغول و درین اندوه و اندیشه باشی عبادت تمام جهان بنام توبه بنویسد درین زمانه
 لقمه پاک داشتن و اعضا و جوارح از معاصی باز داشتن هرگز دست در دوا و جنید وقت ماست اگر انصاف می

مغز سخن این است و خلاصه کار این باقی دیگر نماند بر آب روان است مگر این سخن و این دولت دست و پدیا گاه است
دست و پدیا زمان شکر واجب شود پدیا گاهی دست ندهد آن زمان توبه واجب شود

شیخ شرف الدین یانی پی او را ابوعلی قلندر نیز گویند در او اهل حال تحصیل علم کرد و طریق مجاهده در سنت سلوک
نمود و در آخر مجرب شد و کتابها در آباء نداشت نسبت او یکی ازین مشایخ مشهور است بعضی گویند بنحو اجاب
قطب الدین کاکی ارادت داشت و بعضی گویند شیخ نظام الدین اولیا مکن شیخ عبدالحق دهلوی گفته است یکی ازین
و در نقل بصحت نرسیده است او را مکتوب است بزبان عشق و محبت مشتبه عارف و متعلق توحید و ترک دنیا و طلب
آخرت جمله آن بنام اختیار الدین میگوید و حکم نامه او که در عوام شهرت دارد ظاهر آنست که از عمر حیات عامه است
و توفی شوارب او بغایت دراز شده بود و هیچکس از مجالان نبود که بوی امر بقص آنها کند مولا انصیا الدین سناسمی که
جوشن شریعت برداشت مقرض برگرفت و محاسن شریفش در دست گرفته قص شوارب کرد گویند که بعد از آن
شیخ همیشه محاسن خود را بوسیله آن گفتی که این در راه شریعت محمدی گرفته شده است روضه او در پانی پست
جامی بر فیض پر تامل است

شهاب الدین حق گویش شیخ فخر الدین زبیدی است او را حق گو از آن لقب است که سلطان محمد بن تغلق حکم کرد
که مرا تیر عادل گویند او از همین جنس بود او را با کرد و گفت تا ظالمان را عادل نتوانیم گفت سلطان محمد اول از قلعه دلی
در زیر انداخت قبر او هم زیر قلعه است رح

سید محمد بن یوسف الحسینی دهلوی معروف بکیسه دراز خلیفه استین چرخ دلی است جامع بود میان سیادت
و علم و ولایت شانی رفیع و مرتبی منبع و کلام عالی و ابرو او را میان مشایخ پست مشربی خاص و در بیان اسرار
طریقی مخصوص است بن از رحلت شیخ بدایر دکن رفت و قبولی عظیم یافت و همدران دیار از دنیا انتقال فرمود دست
سیر المفیضات است مسنی بجموع الکلم که بعضی از مریران او جمع کرده در دی میونسید که سخن در مخالفت فقیهان با
صوفیان بود فرمود خلاص صوفیان ازین طائفه جز بدین طریق نیست که خود را یکی از ایشان گردانند و میان ایشان
از پویشان باشند و یکی از تصنیفات او کتاب اسرار است که در انتخاب جهالت و معارف را بزبان رمز
و ایما و اشارت بیان کرده

سید محمد بن جعفر الحسینی از اعظم علماء چرخ دلی است در توحید و تفرید مقام عالی دارد از افراد اولیا است
در آنچه از احوال ظاهر و باطن خود نوشته است محفل حیران است شیخ عبدالحق دهلوی میفرماید اگر اینها همه بی شائبه

تاویل و صرف ظاهر مراد است پس از کمالان وقت خود است اورا تصنیفی است بحر المعانی نام دردی بسیار از سخن
 توحد و علوم قوم و امر از معرفت بیان کرده سخن استانی میگوید بحر الانساب از دست در انجایان نسبت این نسبت
 رسالت کرده و نسبت آباء و اجداد خود ثبت نموده مردمان یافته از زمان تعلق از زمان سلطان سلول در حیات بود
 سن شریفش از صد تجاوز کرده وی گفت این عربی صاحب خصوص مینویسد که منعه و مخرج را تعجبی ذات بود و مقام
 افراد داشت اما من میگویم که اگر در تعجبی ذات بودی هرگز انما سخن گفتنی و دیگری جهانی نسرانیدی چه در تعجبی ذات
 محبت است بوجه و اندک من کیستم و کیستم من عرفه الله کل سانه در تعجبی ذات است و طالع انسان در تعجبی صفات
 الی قوله حکمتم این عربی امر در زنده هست در غربا و گفتنی آنچه گفتنی و او شنیدی آنچه یقین است و گفته آنچه از با هم در
 قلم می آید ز با هم اقتباس از دل می کند و میگوید و در علم اقتباس از روح می کند و روح اقتباس از روح علی میکند و روح
 علی اقتباس از روح نبی و روح نبی از کلام بیرون است و صوت حضرت الهیست میکند وی گفته معراج الروح السماء
 و معراج القلب الصلوة در اخبار الاشیاء بارها از بحر المعانی نقل کرده گفته که کلمات این سکر و حال که در حالت
 ذوق و غلبه حانی و وقوع یا به خارج از قواعد عقل و سوا این قیاس است

سید جلال الدین بخاری لقب و مخدوم بهمانیان جهان گشت است پدرش سید احمد کبیر بخاری بود در شهر مریخت
 سید محمد الدین بود در مناقب الاولیا گفته کلمات و سیر مقامات محمد و امیر مریخت صورت چنانچه در مسافرنامه مخدوم
 توضیح یافت استحقاق شیخ عبدالحق گفته جامع است میان علم و ولایت و سیادت و مرید شیخ الاسلام مکن الدین ابوالمکارم
 قریشی است و خلیفه شیخ فخر الدین محمود با امام باغی در که عظمت صحبت داشته در خزانه جلالی که از ماضی غلات است
 از وی بسیار نقل کرده و سیادت بسیار نموده و از بسیاری از اولیای ائمت در برکت یافته مشهور است که وی هر که را سزا
 کردی نعمتی که آنکس داشت استدی در تاریخ محمدی می نویسد که وی اول فرقه از عمر فرزند شیخ صدر الدین بخاری است
 و کلا و ارادت و فرقه تبرک از شیخ الاسلام عقیق الدین مطری در حرم شریف نبوی پوشیده مدت دو سال در صحبت
 ملازم بود کتاب عوارض و دیگر کتب سلوک پیش او تلمذ نمود و اخذ طریقت کرد و تقیین فریادت و در گذار و ان
 شیخ امام الدین استفاد با کرد و باز گشت و در عهد سلطان محمد تعلق بمنصب شیخ الاسلامی و سند خانقاہ محمدی در
 سیستان یا مضافات مخصوص گشت و بعد از چند گاه ترک جمعه کرده راه کعبه گرفت وی خلیفه چهارده خانواده بود
 و در عهد سلطان فیروز بکرات و مرآت از آنچه در حضرت در علی آمد سلطان مراسم اعتقاد و خلاص آنچه باید بخامی آورد

استی در تاریخ نوشته نوشته سید احمد کبیر سید جلال الدین حسین بخاری را در هفت ساگی تر و شیخ جمال نجدی که از انساب
 در زینت می دیگر نسبت کعبه را بودی فراق و دیوانگی می در دیوان آن زمان که در زمان سابقه اشتهار است شاعر می گشت و نام
 آنکه در زمان ایلخانان در حرم شریف بود و در تاریخ محمدی می نویسد که وی اول فرقه از عمر فرزند شیخ صدر الدین بخاری است
 و کلا و ارادت و فرقه تبرک از شیخ الاسلام عقیق الدین مطری در حرم شریف نبوی پوشیده مدت دو سال در صحبت
 ملازم بود کتاب عوارض و دیگر کتب سلوک پیش او تلمذ نمود و اخذ طریقت کرد و تقیین فریادت و در گذار و ان
 شیخ امام الدین استفاد با کرد و باز گشت و در عهد سلطان محمد تعلق بمنصب شیخ الاسلامی و سند خانقاہ محمدی در
 سیستان یا مضافات مخصوص گشت و بعد از چند گاه ترک جمعه کرده راه کعبه گرفت وی خلیفه چهارده خانواده بود
 و در عهد سلطان فیروز بکرات و مرآت از آنچه در حضرت در علی آمد سلطان مراسم اعتقاد و خلاص آنچه باید بخامی آورد

سید جلال الدین بخاری لقب و مخدوم بهمانیان جهان گشت است پدرش سید احمد کبیر بخاری بود در شهر مریخت
 سید محمد الدین بود در مناقب الاولیا گفته کلمات و سیر مقامات محمد و امیر مریخت صورت چنانچه در مسافرنامه مخدوم
 توضیح یافت استحقاق شیخ عبدالحق گفته جامع است میان علم و ولایت و سیادت و مرید شیخ الاسلام مکن الدین ابوالمکارم
 قریشی است و خلیفه شیخ فخر الدین محمود با امام باغی در که عظمت صحبت داشته در خزانه جلالی که از ماضی غلات است
 از وی بسیار نقل کرده و سیادت بسیار نموده و از بسیاری از اولیای ائمت در برکت یافته مشهور است که وی هر که را سزا
 کردی نعمتی که آنکس داشت استدی در تاریخ محمدی می نویسد که وی اول فرقه از عمر فرزند شیخ صدر الدین بخاری است
 و کلا و ارادت و فرقه تبرک از شیخ الاسلام عقیق الدین مطری در حرم شریف نبوی پوشیده مدت دو سال در صحبت
 ملازم بود کتاب عوارض و دیگر کتب سلوک پیش او تلمذ نمود و اخذ طریقت کرد و تقیین فریادت و در گذار و ان
 شیخ امام الدین استفاد با کرد و باز گشت و در عهد سلطان محمد تعلق بمنصب شیخ الاسلامی و سند خانقاہ محمدی در
 سیستان یا مضافات مخصوص گشت و بعد از چند گاه ترک جمعه کرده راه کعبه گرفت وی خلیفه چهارده خانواده بود
 و در عهد سلطان فیروز بکرات و مرآت از آنچه در حضرت در علی آمد سلطان مراسم اعتقاد و خلاص آنچه باید بخامی آورد

سید جلال الدین بخاری لقب و مخدوم بهمانیان جهان گشت است پدرش سید احمد کبیر بخاری بود در شهر مریخت
 سید محمد الدین بود در مناقب الاولیا گفته کلمات و سیر مقامات محمد و امیر مریخت صورت چنانچه در مسافرنامه مخدوم
 توضیح یافت استحقاق شیخ عبدالحق گفته جامع است میان علم و ولایت و سیادت و مرید شیخ الاسلام مکن الدین ابوالمکارم
 قریشی است و خلیفه شیخ فخر الدین محمود با امام باغی در که عظمت صحبت داشته در خزانه جلالی که از ماضی غلات است
 از وی بسیار نقل کرده و سیادت بسیار نموده و از بسیاری از اولیای ائمت در برکت یافته مشهور است که وی هر که را سزا
 کردی نعمتی که آنکس داشت استدی در تاریخ محمدی می نویسد که وی اول فرقه از عمر فرزند شیخ صدر الدین بخاری است
 و کلا و ارادت و فرقه تبرک از شیخ الاسلام عقیق الدین مطری در حرم شریف نبوی پوشیده مدت دو سال در صحبت
 ملازم بود کتاب عوارض و دیگر کتب سلوک پیش او تلمذ نمود و اخذ طریقت کرد و تقیین فریادت و در گذار و ان
 شیخ امام الدین استفاد با کرد و باز گشت و در عهد سلطان محمد تعلق بمنصب شیخ الاسلامی و سند خانقاہ محمدی در
 سیستان یا مضافات مخصوص گشت و بعد از چند گاه ترک جمعه کرده راه کعبه گرفت وی خلیفه چهارده خانواده بود
 و در عهد سلطان فیروز بکرات و مرآت از آنچه در حضرت در علی آمد سلطان مراسم اعتقاد و خلاص آنچه باید بخامی آورد

مریدان شیخ بهاء الدین زکریا بود برده بدست اوس و مشرت ساختن جندی فرمود و توان سپری که خاندان خود
 تا قیامت منور داری سعید جلال الدین عالمی بود متبحر و در علوم عقلی و نقلی شگفت بسیار کشیده بود و مقید آن نبود
 که مرید یک کس بوده بجای دیگر رجوع نماید و میگفت جمیع مشایخ و فضلا را می باید دید و از هر کدام نصیحتی
 ربود از پدر خویش شیخ احمد خرقه خلافت یافت دیگر از شیخ زکریا الدین ابو الفتح و بجانب مکه و مدینه و حضر شام
 و بیت المقدس و روم و عراقین و فراسان و بلخ و بخارا سفر فرمود و چندین حج کرد از آن جمله شش حج اکبر نمود
 و در مدینه استاذ المصنفین عقیف الدین بن سعد الدین علی شافعی بمی را ملاقات کرد و دو سال بجا داشت آنجناب
 بوده نشو و نما و پیش او گذرانید گویند عقیف الدین خرقه از شیخ رشید الدین محمد ابو القاسم صوفی پوشیده وی از
 شیخ الشیوخ شباب الدین عمر سهروردی یافته و همچنین در آشنای سفر بصحبت شیخ حمید الدین بن محمود و بحسین السمرقندی
 رسید و از وزیر خرقه و قیفل ربود و سعید حمید الدین از شیخ محمد بن ابانیم نساجی و توحی از شیخ نظام الدین ابو العطار
 بخاری کمالات و حالات سعید جلال الدین در کتاب قطبی که تصنیف کرد از درویشان اوست بشرح و بسط مرقوم
 شده اتقی و هم در فرشته وجه تعقیب و منی و مهبانیاں جهان گشت و حکایت احیاء است که شیخ بدر الدین بمی باشد
 نقل کرده و گفته که در کتب معتبره سطوت است که مخدوم کس را بریدی نمیکرفت هرگاه کسی بقصد ارادت بنجد است او
 آمدی گفتی من از آنم ایستم که شخصی امریه کنم اما عقدا غرت میکنم بعد از ذکر که ابوالدین اسمعیل علیه الرحمه کرده و گفته که
 او از مریدان مخدوم مهبانیاں است بعد از وفات آنجناب نسخ عوارث را نزد سعید صدر الدین راجوی مقال خواند
 و وی برادر شرف و محترم است و در علوم ظاهری و باطنی شهرت تمام داشت و صفت جلالت بروی غالب بوده هر
 بر زبان آوردی چنان شدی اتقی حاصل شیخ عبدالحق دهلوی می نویسد که مخدوم مهبانیاں را قدس سره با حضرت
 علیه قادی که مال محبت است و خزانة جلال میگویی که من فلان را دیده ام و وی شیخ شباب الدین سهروردی
 را و سهروردی شیخ محی الدین عبدالقادر جیلانی را اولاد است مخدوم شب برات سنه سبع و سبعمائه و وفات روز
 عید قربان سنه خمس و ثمانین و سبعمائه است عمر مقدار و شست چنین شنیده شده است که امیر سعید علی همدانی بدین
 رفت و در حجره مخدوم نشست تا دم خبر کرد که سعید علی همدانی نشسته است مخدوم فرمود که همدان غیر عالم الفیاض
 کسی نیست این گفت و ایشان را درون نظربید اتقی و در مناقب الاولیاء نوشته مخدوم چون کسی اخلافت میداد
 در مثال می نوشت و صیغه اهدا لاخ بالاشباع اللهم المستقیم بشریعة نبینا صلی الله علیه و سلم
 و الاغیاد لا حکامها و ان لا یزدر دالی ارباب الدنیا و اصحابها و ان لا یحضر فی مجالسهم اربابان یعنی

الاله بالکلیة و بعرض محاسن بالکلیة فان کان هكذا فقیده العزیزة فانما عن یزید و هو من بین الناس
 خلقنا فوجم الله من اکرهه و اهان من اهانته و هو الوفی و الی اذی و السدعان و صلیبه الیکلان دور
 لکنا لکنا شرقی گفته مشارب جمع فرق صوفیه و مشایخ همه سلاسل طائفة علی حضرت علی بن ابیطالب است کرم الله وجهه
 تخصیص سلسله سادات و در زمان سعادت ایشاننا اشرفنا الشهداء حسین رضی الله عنه ارادت و خلافت و علوم
 اکتفی از مرتضی اخذ نمود و از وی با امام زین العابدین رسید و از وی با امام محمد باقر و از وی با امام جعفر صادق و از وی
 با امام موسی کاظم و از وی با امام علی رضا و از وی با امام محمد تقی و از وی با امام علی نقی و از وی بسید علی اشقر و از وی
 بسید عبدالصمد و از وی بسید احمد و از وی بسید محمود و بخاری و از وی بسید جعفر بخاری و از وی بسید علی ابی النضر بخاری
 و از وی بسید جلال اعظم بخاری و از وی بسید احمد کبیر احنق بخاری و از وی بسید التاقرین و هر چند العالمین بسید جلال الله
 محمد و بر پنهانیان جوان گشت قدس سره بسید اکتفی لیکن بر بخاری و واسطه از میان ساقط شد یعنی محمد بن محمد بن یونس
 کاتب است و نیز گفته که مشایخ این سلسله سادات بخاری و مشایخ نسبت تمامات عالی وی شده آیین محو و مرجع ایشان
 آنقدر تعلق و خاریت و خوارق عادات که از وی صادر شد از آنجه که از این طائفة در متاخرین ظاهر نشد ظنیر العجایب
 و مصدر القدر نسبت بود در بیخ سکون نتایج بر و اشیای نمانده که بخار است وی مشرف نشد و در اخبار است و با بارت از
 سیند و چهل و چند شاخج الی ارشاد رسیده بود و اما تربیت و ارشاد تمام از مشایخ کبار این اهل الفقه سرورده ای
 و از مشایخ تصیری الیه شریف یافته و در خانه ان وی تمامال همین دو سلسله جاری اند سرورده ای و مشایخ سوم خانواده
 حسینیة بخاریه اکتفی و بعد از وی مقامات مذکور با خلافت امامی متعدد بهر سید اشرفنما همایگیر سناتی بسید و این سلسله سوم
 سادات بخاریه سلسله فایده بسیار است زیرا که درین سلسله جز اهل بیت نبوت علیهم السلام دیگری در میان نیست و نسبت
 اهل بیت شکستگی نفس و بیزارمی از لذت اوست و حقیقت هر نسبت کیفیت حاله و نفس القدرت از قسم تشبیه با که
 و درین عالم مبروت و لا هوت است بعد و عاجز از اولاد حضرت محمد صمد است بچهارده واسطه امید و در کمال
 مرا و خلافت مرا از برکات ظاهر و باطن سلاسل وی بر محسوس و غیره نماید سلسله

گرچه خوردیم نسبتی است بزرگ
 در دانه آفتاب تا با نیم

مولانا خواجگی مرید و خلیفه چهل فدلی و شاگرد مولانا حسین الدین غمرازی و استاد تاسی شما بر این جزیره ریست
 وی پس از طی منازل فنون ظاهر جاد و پیمای طریقه باطن شد و مراتب تزکیه و تقصیه کمال رساند و در طریقه تائید حضرت
 مرشد هم شغل درس پیش گرفت و جموع دانش آموزی می پرداخت و طائفة تقویان از آن سلسله علم بهره مند

میساخت وی پیش از آمدن امیر تیمور گورکان بنا بر رویار صاحب که میر سید محمد گیسو دراز دیده بود و از آمدن مغل اخبار
 نموده از دهلوی برآمده به کالپی سیده متوطن شده در میانجا بسیر در قبرا و بیرون شهر کالپی است نیز از و تبرک به
 مولانا معین الدین عراقی دانشمندی عظیم است تا در شهر بود موافقی کنز و حسامی و منتقل تالیف او است چنین
 گویند که سلطان محمد تغلق که قاضی عضد را بدیاری هند طلبید و توشیح متن موافق بنام خود التماس نمود وی هم مولانا را
 فرستاده بود اما فضل و دانش از وی اینجا بطور آمد و سبب نام آمدن قاضی عضد بدین دیار آن شد که چون سلطان
 ابواسحق والی شیراز پادشاه مصر وی شنید که قاضی عضد این حد و حد میکند از جمیع املاک و اسباب سلطنت برآمده
 بخدمت وی آمده و التماس نمود که شما بر تحت سلطنت بنشینید و من خدمت شما بکنم غیر از منکوحه خود هر چه دارم همه
 از آن شماست قاضی عضد چون این همه مروت و همت از وی دید فسخ عزیمت دیار هند وستان نمود و نیت
 اقامت آنجا بیکم ساخت و موافقت را بنام سلطان ابواسحق موشح ساخت و نام او را تا دور روزگار بر کرسی نشاند
 مولانا احمد تانیسری فاضل بنی نظیر و شاعر خوش تقریر و متقین انوار معنوی و از مریدان چرخ دهلوی است
 در صنایع علوم ظاهر بی بسیار ما بر بود میان وی و شیخ الاسلام تیموری که نیر صاحب هدایه بود همت تقدیر غیر
 مجلس گفتگوی شد امیر تیمور گفت ایشان نیر صاحب هدایه اند مولانا گفت صاحب هدایه که پر کلان ایشان بود
 در چند محل از هدایه خطا کرده است ایشان اگر کمی خطا کرده باشند چه باک شیخ الاسلام گفت آن عملها خطا است اما
 به ثبوت باید رسانید مولانا اشارت بفرزند زان و شاگردان خود کرد که ایشان تقریر میکنند امیر تیمور ملاحظه نمود
 کرده صحبت مجلس دیگر انداخت او را با مولانا خواجگی مواخات بود اما در هجرت از شهر بی تفاوت اتفاق یافتند مولانا
 از آنجا با دهلوی و عیال برآمده به کالپی متوطن شد و همه عمر را بتقدیم عبادت و درس علوم معمور ساخت قبر او در درون قلعه
 کالپی است او را قصیده است و نعت که در روی داد فصاحت و بلاغت داده او شایسته است
 اطراف بنی حنین الطائر الفرد
 و حاج لوجه قلبی التایه الکمد
 و اذ کنتی معی ابا عنی سلف
 حمامة صحت من لایح الکبد

غائب ایات این قلم در اخبار اخیر و سبحة المرجان و آثار الکرام و تسلیمه الفواد مذکور است جمله استقامت
 قاضی شمس الدین شیبانی دانشمند مجرب و در دهلوی بقصد زیارت خانه کعبه برآمده چون گجرات رسید در سبزه
 در آمد کرد و غلی معتزلی المذهب بر منبر برآمده تقریر مذمبه اعتراف در راه خلق افعال عبادت میکرد و میگفت این
 دست من است اگر کشیم من کشیم و اگر بر بندم من بر بندم چو کسی از حاضران قوت مجادل او نمود قاضی